

تاریخ "تهوع آور" و روش "نقد" آقای فرخ نگهدار

محمد سهیمی

مقدمه

انتشار [مقاله نگارنده](#) در نقد قسمتی از مقاله آقای محمد رضا نیکفر انعکاس و واکنش وسیعی را بدنبال داشت. واکنش‌های فعالین سیاسی همسو با آقای نیکفر به نقد آقای اکبر گنجی به مقاله ایشان مملو از اتهامات بی اساس و حتی شرم آور بود. [یک مقاله نیز توسط آقای فواد تابان](#)، مدیر وبسایت اخبار روز، در پاسخ به نگارنده منتشر شد. نگارنده قصد پاسخ گویی به مقاله ایشان را ندارد، چرا که ایشان یا مقاله نگارنده را اصلاً نخواندند و متوجه نشدند، و یا اصولاً ایشان فقط قصد حمله به امثال نگارنده را دارند، و بنا بر این اصولاً مقاله ایشان قابل پاسخ گویی نیست. ولی برای روشن شدن بقیه این مقاله، اجازه دهید بطور خلاصه هدف مقاله قبلی را عرض کنم.

اول، هدف مقاله ورود به بحث آقای نیکفر در مورد رژیم کشتار بودن جمهوری اسلامی نبود. اینرا نگارنده صریحاً در همان آغاز مقاله ذکر کرده بود، ولی آقای تابان و مخالفین دیگر مقاله آدرس اشتباهی میدهند. ممکن است رژیم جمهوری اسلامی رژیم کشتار باشد و یا نباشد. ولی قضاوت در اینمورد فقط زمانی ممکن است که تعریف چنین رژیمی کاملاً روشن باشد. معیارهای آقای نیکفر را دوست گرامی آقای دکتر [محمد برقی](#) به [نقد کشیدند](#)، که خوانندگان خود میتوانند قضاوت کنند. آقای گنجی نیز پاسخ میسوطی به آقای نیکفر دادند. آقای نیکفر اول گفتند هر کس ابراز دگراندیشی کند کشته خواهد شد، بعد گفتند غیر خودی ها را کافر کرده و به درک واصل می کنند. هر دو ادعا غلط بود.

دوم، یک هدف اصلی مقاله روشنگری در مورد ادعای آقای نیکفر بود که ادعا کرده بودند که از روز اول بعد از انقلاب کشتار دگر اندیشان و مخالفین آغاز شد، تمامی تقصیر به گردن رژیم جدید بود، و نیروهای مخالف هیچ تقصیری نداشتند. هدف دوم، و مهمتر از همه، پاسخ به ادعای آقای نیکفر بود که نیروهای ملی- مذهبی را بعنوان بخشی از "رژیم کشتار" عنوان کرده بودند.

سوم، اگر رژیمی را رژیم کشتار قلمداد نکنیم (که تازه نگارنده اصولاً موضعی در این مورد نداشت)، معنی آن نیست که چنین رژیمی مخالفان خود را به قتل نمیرساند. در عین حال موضع نگارنده کاملاً صریح بود: "بدون شک هر شخص منصفی اعدام‌های ۱۳۶۷ را جنایت بر ضد بشریت ارزیابی می‌کند،" و، "تردیدی وجود ندارد که جمهوری اسلامی بعنوان یک رژیم دیکتاتوری مذهبی همیشه مخالفان را سرکوب کرده و هنوز هم می‌کند." با این وجود آقای تابان دوباره آدرس اشتباه داده و سوال میکنند که شهیدان زنده یاد خانم هاله سبحانی و آقای هدی صابر را چه رژیمی به شهادت رساند. گویی کسی ادعا کرده که این زنده یادان را جمهوری اسلامی به شهادت نرسانده است.

آقای فرخ نگهدار در نوشتار "[در ضرورت عبور از "ستیز" به "تفاوت"](#)"، ضمن داوری درباره گفت و گوی آقایان نیکفر و گنجی، مقاله خود را این گونه پایان برده است:

"از پی بحث اکبر و محمد رضا، یک استاد دانشگاه هم قلم برداشته و در باره‌ی نوشته‌ی نیکفر مفصل نوشته است. اما، کلام تا کلام، همه تهوع آور. طاقت نیاوردم آن را تا آخر بخوانم. تلخ‌ترین احساس برایم وقتی

دست داد که شک کردم او خودش باشد."

بنابر این آقای نگهدار دو ادعا کرده است:

اول- مقاله را نگارنده ننوشته است. چرا؟ چون ظاهراً آقای نگهدار به شیوه های سابق، هنوز مشی استالینیستی را فراموش نکرده و با تهمت زنی میخوانند به واقعیت ها پاسخ گویند.

دوم- همه کلمات نگارنده "تهوع آور" بودند.

از مدعای اول ایشان آغاز کنیم. مقاله را نگارنده ننوشته است؟ چرا؟ چون آقایان خود قادر نیستند با سرعت نگارنده مقاله‌ای مستند بنویسند و بنابر این دیگران هم نمیتوانند، و یا اینکه چون نگارنده را نمی‌شناسند تصور نمیکند که او دارای چنین آگاهی در مورد تاریخ معاصر ایران باشد؟ نگارنده، بر خلاف جناب نگهدار، به ایشان جسارت نمیکند و ادعا نمیکند که ایشان قادر نیستند چنین مقاله‌ای با چنین سرعتی بنویسند. هم آقای نگهدار و هم بقیه ما، از جمله نگارنده، دارای یک کارنامه هستیم که در معرض قضاوت عموم هستند.

ولی بد نیست کمی راجع خود بنویسم تا اگر در آینده آقای نگهدار خواستند به نگارنده حمله کنند، دستکم از این اتهامات دور از شأن خود در مقاله نباشد.

برادر ۲۳ ساله دانشجوی نگارنده در شهریور ۱۳۶۰ اعدام شد. در همان زمان برادر ۱۵ ساله نگارنده زندانی بود و سه بار به او گفته شد که "وصیت" خود را بنویسد و آماده شود برای اعدام. پسر عمومی جوان و پزشک نگارنده هم اعدام شد به جرم مداوای مجروحین تظاهرات. برادر ایشان در طول انقلاب به شهادت رسید. همسر یک خواهر نگارنده چند سال زندانی سیاسی در دهه ۱۳۶۰ بود. خانواده همسر خواهر دیگر نگارنده هم مصیبت سیاسی بسیار داشتند، از جمله اعدام همسر برادر همسر خواهر نگارنده. پدر و مادر نگارنده در غم پسر جوان خود دق کردند و از دنیا رفتند. اینها بغیر از ده‌ها دوست، هم کلاس، و هم دانشکده نگارنده هستند که هم در زمان شاه و هم در جمهوری اسلامی اعدام شدند، از دوست دوران دبیرستان زنده یاد تقی خان گرفته، تا دوستان و همکلاسان دوران دانشکده، از قبیل زنده یادان حسن دشت آرا، محمد علی باقری، فاطمه خجند، حمید آریان، و غیره.

نگارنده از سال ۱۹۷۹ مشغول نوشتن مقاله بزبان انگلیسی در مورد ایران بوده است. در سال‌های اول نویسندگی، نگارنده بر موضوع انرژی، و بخصوص انرژی هسته‌ای، و جنبه‌های قانونی، سیاسی، و اقتصادی تمرکز داشت. این مقالات تحقیقی و راجع کل تاریخ برنامه هسته‌ای ایران بودند، بخصوص یک سری مقاله در هفت قسمت که شش تایی اول را میتوانی در اینجا ببینید. نگارنده در روزنامه و مجلات مهم آمریکا و اروپا چنین مقالاتی منتشر کرده است که شامل لوس آنجلس تایمز، نیو یورک تایمز، وال استریت ژورنال، اینترنشنال هرال تریبیون، گاردین، کریسچین ساینس مانیتور، هاروارد اینترنشنال ریویو، مجله پرگرسو، و مجله کامنتری هستند. در عین حال نگارنده در تعداد زیادی از وبسایت‌های سیاسی مهم از قبیل

فارین پالیسی، تروت دیگ، تروت عات، کامن دریمز، نشنال اینترست، انتی وار، الجزیره، فارین پالیسی اسوسیشن، سی ان ان، کاپرو ریویو آوف گلوبال افیرز و پیوند مقالات زیادی منتشر کرده است.

در سال ۲۰۰۸ وبسایت تهران بیو رو آغاز بکار کرد که به مسائل ایران تعلق داشت و بزبان انگلیسی بود. این وبسایت به سرعت شهرت یافت، و بسیاری از روزنامه و وبسایت‌های معتبر انگلیسی از تهران بیو رو نقل قول میکردند. نگارنده در آن دهها مقاله پژوهشی و صدها مقاله گزارشی راجع ایران منتشر کرد. بخشی از مقالات پژوهشی [در اینجا لیست شده‌اند](#). چندی از آنها عبارتند از:

"[قتل‌های زنجیره ای](#)" ، "قتل‌های زنجیره ای: [کشتار ناراضیان و روشنفکران](#)، ۱۹۹۸-۱۹۸۸" ، "تابستان‌های خونین سرخ ایران در دهه ۱۹۸۰" ، "تابستان‌های خونین سرخ ایران در دهه ۱۹۸۰: جنایت بر ضد بشریت" ، "قتل‌های کهریزک" در دو قسمت، [اینجا](#) و [اینجا](#) ، "اعدام زندانیان سیاسی" در بهار ۱۳۸۹ ، "یک انقلاب فرهنگی دیگر؟" ، "یک انقلاب فرهنگی دوباره؟" ، "محاکمات نمایی (در تابستان ۱۳۸۸) آغاز شد" ، "نمایش ادامه دارد: محاکمات نمایی (در تابستان ۱۳۸۸)" ، قسمت دوم ، "محاکمات نمایی استالینیستی (در تابستان ۱۳۸۸)" ، قسمت چهارم ، "سرنوشت روزنامه نگاران ایرانی" ، "شانزدهم آذر: روز دانشجویان ایران" ، "بحران گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکایی" ، ۳۰ سال بعد" ،

شرح زندگی روزنامه نگاران ، فعالان سیاسی، و دگر اندیشان ایران: "سعید جاریان" ، "بهزاد نیوی و مصطفی تاجزاده" ، "دکتر احمد زیدآبادی و عیسی سحرخیز" ، "خانم نسرین ستوده" ، "خانم زرگس محمدی" ، "خانم شیوا نظر آهاری" ، "ده شیر جوان جنبش سبز" ، "مهدی کروی" ، "تکامل سیاسی میر حسین موسوی" ، "منشور جنبش سبز" ، ترجمه به زبان انگلیسی ، "سید علی خامنه‌ای و رابطه او با سپاه" ، "اکبر هاشمی رفسنجانی" ، "اختلافات عمیق احمدی‌نژاد و خامنه‌ای" ، "که به زبان فرانسه هم ترجمه شد" ، "تاریخچه فعالان سیاسی زن در ایران قبل از انقلاب" ، "تاریخچه جنبش ملی-مذهبی" ، "بخش اول" ، "تاریخچه جنبش ملی-مذهبی" ، "بخش دوم" ، "رهبران کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸" ، فرماندهان سپاه" ، "دو عاشوری تاریخی در ایران" ، و...

این مقالات فقط قسمت کوچکی از کل مقالات نگارنده در مورد ایران هستند. تمامی این مقالات و دهها مقاله دیگر نگارنده پژوهشی با زمینه تاریخی هستند. تمامی آنها دارای دهها مرجع و منابع معتبر هستند.

اگرچه نگارنده نیازی ندارد که آقای نگهدار ایشان را تحلیلگر سیاسی، پژوهشی، تاریخی بدانند، ولی سوال او از ایشان این است: آقای نگهدار، چند مقاله تاریخی، پژوهشی برای شما کافی است؟ اصولاً خود آقای نگهدار و یاران هم سازمان ایشان، از جمله آقایان نیکفر و تابان، چند مقاله تاریخی پژوهشی در مورد ایران در نشریات و وبسایت‌های معتبر انگلیسی منتشر کرده‌اند که حالا صاحب ادعا هستند؟ از آقای نگهدار، که نگارنده به ایشان بعنوان یک مبارز قدیمی - صرف نظر از اشتباهات ایشان و سازمان ایشان - همیشه احترام گذاشته است بعید بود که بجای پاسخ منطقی و یا سکوت این چنین تهمتی به نگارنده وارد کنند.

تاریخ تهوع آور

حال به سراغ مدعای دوم آقای نگهدار برویم. آن چه "تهوع آور" است، ساخته و پرداخته نگارنده نیست، رفتار خود سازمان آقای نگهدار بعد از انقلاب است. ظاهراً عملکرد سازمان آقای نگهدار بعد از انقلاب آنقدر "تهوع آور" است که ایشان اینک حاضر به قبول مسئولیت آن نیستند، و بجای آن به نگارنده تهمت می‌پندند. سازمان آقای نگهدار به همراه سازمان مجاهدین خلق خواستار انحلال ارتش بود. مسعود رجوی در ۵ اسفند ۱۳۵۷ در اجتماع سازمان در تهران خواهان انحلال ارتش و محاکمه و مجازات سران رژیم شاه و فرماندهان نظامی به جرم "مفسد فی الارض" بودن شد و گفت (کیهان، ششم فروردین ۱۳۵۸): "آقای بازرگان، اگر مسأله ی ارتش حل نشود، شما مسئول کشتارهای آینده خواهید بود." سازمان آقای نگهدار نیز در همین روز خواهان انحلال ارتش شد.

مهندس بازرگان خواهان عفو عمومی برای آغاز سال نو، ۱۳۵۸، بود. سازمان چریکهای فدایی خلق سریعاً به درخواست دموکراتیک و انسانی مهندس بازرگان واکنش نشان داد و خواهان تشدید اعدام ها شد. سخنگوی سازمان طی مصاحبه ای در ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ در این خصوص گفت (کیهان، ۲۸ اسفند ۱۳۵۷، صفحه ۸)

"آنهایی که اعدام شدند جرمشان خیانت به خلق و میهن بود. آنهایی که دستگیر شدند و یا تحت پیگرد هستند، عناصر ضد انقلاب هستند. تا آنجا که ما اطلاع داریم حدود دوهزار نفر از افراد ساواکی زیر پوشش سیا مشغول خرابکاری و فعالیت ضد خلق هستند... به نظر ما تقاضای عفو عمومی برای این گونه عناصر محکوم است و دادن عفو عمومی به عنوان عیدی به ضد انقلابیون است و راه را برای فعالیت مجدد امپریالیسم در ایران هموار می کند."

هیچ کس به اندازه مجاهدین و چریکهای فدایی خلق برای انحلال ارتش و اعدام همه سران آن فشار وارد نمی آورد. سوال این است: چرا؟! بخصوص آنکه در آن زمان جنگ های تجزیه طلبانه کردستان، گنبد، و خوزستان در جریان بود. درباره جنگ گنبد، آقای حیدر (عضو وقت مرکزیت و هیات سیاسی سازمان) چنین گفت (جنگ اول گنبد، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، صفحه ۷):

"حدود دو هفته پیش از آغاز جنگ رفیق هاشم به گنبد اعزام شد. نماینده سازمان تلفنی از گنبد با آقای نگهدار تماس می گیرد که به ما حمله شده، و آقای نگهدار به او می گویند: "شما هم جواب بدین". همو می گوید بر دیوار های شهر نوشته بودند که به دلیل کشتن پاسدار ها باید اعدام شوم، اما تعداد کسانی را که کشته به یاد نمی آورد (آرش، شماره ۹۴، بهمن ۱۳۸۴)، "چون وقتی می کشتیم نمی شمردم."

تاکید در همه جای این مقاله با حروف سیاه از آن نگارنده است.

آقای حیدر سیاست های سازمان آقای نگهدار در گنبد را توضیح داده که مانند کردستان در جنگ داخلی

شرکت کرده بود. ایشان چنین گفت (جنگ اول گنبد، صفحه ۸):

"تا شب هفتم فروردین ماه دو سوم شهر گنبد به تصرف ترکمن های مسلح درآمد... سیاست سازمان در آن مقطع تسلیح مردم بود و این سیاست در ترکمن صحرا که هواداران سازمان فعال بودند، قطعاً در تسلیح ترکمن ها موثر بود."

این گسترش روشنگری و مدرنیته، ادعای آقای نیکفر، بود، یا تروریسم و جنگ داخلی و تجزیه ایران؟ آقای مهدی فتاح پور، هم دانشکده نگارنده که او همیشه تا همین لحظه برای جناب ایشان نهایت احترام را بخاطر مبارزات دوران شاه ایشان داشته است، از مهارت تیراندازان در مقابله با نیروهای دولت مهندس بازرگان گفته‌اند. ایشان می گوید (جنگ اول گنبد، صفحه ۴):

"ترکمن ها بسیار منضبط عمل می کردند. آن ها تیراندازان ماهری داشتند که در محل های مناسب سنگر گرفته و با تک تیرهای خود هر حمله ای را خنثی می کردند."

آقای فتاح پور لطفاً توضیح دهند که این تیر اندازان واقعا ترکمن بودند یا نفرات سازمان ایشان (البته تحت پوشش ترکمن ها)، مانند کردستان که نیروهای سازمان تحت پوشش کردها می جنگیدند؟

مهندس بازرگان در هفتم فروردین ۱۳۵۸، با توجه به عملکرد سازمان آقای نگهدار، درباره ی جنگ گنبد گفت (عبدالعلی بازرگان، مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب، نهضت آزادی، ۱۳۶۲، صفحه ۱۴):

"در باطن این سر و صداها و بگو و مگوها و متأسفانه زدوخوردها بنا به عقیده و اطلاعات دولت، معلول تحریکات ناجوانمردانه ایست که عمدتاً از داخل به عمل می آید. از ناحیه ی گروه های کمونیستی و غیرملی و ضد اسلامی که بیش از همه سنگ آزادی و طرفداری از خلق و ضدیت با استعمار را به سینه می زنند و از هر طرف بر طبق نقشه های پیش پرداخته به نواحی مورد نظر سرازیر و به مراکز محلی ملحق می شدند... و از اسلحه های غارت شده ی داخل و یا وارد شده ی از خارج استفاده می نمایند."

مهندس بازرگان در یازدهم تیر ماه ۱۳۵۸ صریحاً از نقش سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در همه جنگ ها و خشونت های سراسر کشور با مردم درد دل کرد (کیهان، یازدهم تیر ماه ۱۳۵۸، صفحه ۴):

"در گنبد بساط راه می اندازند- هر جا بساطی است، فدائیان خلق، این دسته درست آنجا برای خیانت آماده است، بعد در خوزستان ماجرا راه می اندازند و آن گاه در بلوچستان سنی و شیعه راه می اندازند، و بعد جای دیگر عرب فارس راه می اندازند، تجاوز می کنند، اختلاف در داخل ایجاد می کنند، اطلاع داشتیم از آن، سر دسته های جاسوسی شان را فرستادند."

مهندس بازرگان بعدها در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت نیز تندروی ضدیت با غرب و امپریالیسم و همه این گونه امور را به مارکسیستها باز می گرداند که از آنها به مذهبی های تندور هم سرایت کرد. کمونیست ها را بزرگترین مخالفان دولت موقت اعلام کرده و می گوید (مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت،

صفحه ۱۰۳):

"بعد از گروه های چپ افراطی متشکل، [سازمان مجاهدین خلق] اولین دسته ای بودند که زبان و قلم و انتقاد و حمله بدولت موقت گشوده خواستار اقدامات تند و موضع گیری های حاد علیه ضد انقلاب داخلی و استعمارگران و امپریالیسم می شدند".

بعد در ادامه می افزاید (انقلاب ایران در دو حرکت، صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶):

"چپی ها بعضی از دانشکده های تهران را تبدیل به ستادهای جنگی یا مراکز جمع آوری و توزیع نفرات و مهمات برای کردستان و سایر نقاط مرزی، علیه دولت جمهوری نموده بودند."

مهندس بازرگان همان زمان آگاه بود که سازمان آقای نگهدار چه میکردند، امری که خود سازمان بعدها بدان اعتراف کرد و در مقاله قبلی بازگو شد.

هیچ کس مانند زنده یاد آیت الله سید محمود طالقانی با مجاهدین و گروه های کمونیست خوب رفتار درست و پخته سیاسی نداشت. بارها به کردستان سفر کرد تا به جنگ تجزیه طلبانه ای که به دستور صدام حسین، حزب دموکرات کردستان و بقیه راه انداخته بودند، به گونه ای صلح آمیز پایان بخشد. اما سازمان آقای نگهدار او را کاملاً ناامید کرد. قبل از وفات، در آخرین نماز جمعه اش، به حزب دموکرات و سازمان آقای نگهدار که در لباس کرد بدون نام سازمان می جنگیدند، آیت الله طالقانی چنین گفتند:

"هر چه ما مسلمان ها از اول اسلام ضربه خوردیم، به دست منافقین بوده است نه به دست کفار. کفار چهره ی شناخته شده ای دارند. صفشان جداست. ولی منافق یعنی انسان چند چهره. و آن کسی که با چهره ی دین نفوذ می کند در صف مسلمان ها... امروز برادرها، خواهرها، فرزندان عزیز اسلام، ما دچار چنین منافقان شرور و حيله گر و فریبکاری هستیم که گاه به چهره ی اسلام در می آیند و به چهره ی ایرانی. بسیار هم اظهار دلسوزی می کنند برای مردم ولی وابسته و مرتبط به جاهای دیگر هستند. چهره، چهره ی ایرانی، ولی روح و درون و نفسش، نفس و اندیشه و فکر عرف امپریالیسم، صهیونیسم و دیگر قدرت ها. یعنی کوبیدن مسلمان ها در چهره ی اسلام و ایرانی و اختلاف در صفوف... این گرفتاری هایی که امروز در مرکز، در شهرستان ها و به خصوص در کردستان برای این کشور پیش آمده، به دست کیست؟... مساله، مساله سطحی نیست که ما گمان بکنیم با يك خواسته هایی طرف هستیم. و از این جهت خواست هایشان هم گنگ هست. می آیند تعهد می دهند ولی پایبند تعهداتشان هم نیستند. والا کدام دولت، کدام منشأ اثر و کدام رهبری است که با يك خواسته های معقول و منطقی يك گروهی مخالفت کند؟ چه بهانه هایی دارند؟ چه می خواهند؟... چه می خواهید؟ می گویند می خواهیم فرهنگ کردی را ترویج کنیم. خوب بکنید، کی جلوی شما را گرفته؟ می خواهیم انجمن های شهر و روستا را تشکیل بدهیم، خوب بدهید کی جلوگیری کرده؟ بعدش چه؟ دیگر چه می خواهید؟ پایگاه های نظامی ارتش از اینجا برود! پاسدارهای غیربومی از اینجا بروند! یعنی چه؟ آخرش چی؟ آخرش هم این که ما هر کاری دلمان بخواهد به دست خودمان باشد، فقط دولت مرکزی به ما نان بدهد، آرد بدهد، نفت بدهد و پول بدهد. آخر مساله به اینجا می رسد دیگر. هیچ حق دخالت

در کار ما نداشته باشید. نفت را از خوزستان بیاورند به اینها بدهند و اینها هیچ تمکینی از دولت مرکزی نداشته باشند. این شدنی است؟ همه چیز به دست خودمان، فقط بودجه به دست دولت! با شما می شود عهد و پیمان بست؟ يك مردمی که از اول گفتند ما به جمهوری اسلامی رای نمی دهیم، یعنی خودشان را از ۹۸ درصد مسلمان ها و مردم ایران جدا کردند. یهودی رای داد، زرتشی رای داد، مسیحی رای داد، صائبی رای داد، يك عده گفتند ما رای نمی دهیم. خوب رای نمی دهید، دیگر چه می خواهید؟ آن ملا و آن پیشوای مذهبی که می گوید من رای به جمهوری اسلامی نمی دهم، یعنی چه؟ این چه پیشوای مذهبی است؟... همان وقتی که ۵ ماه قبل مساله سنندج پیش آمد و ما رفتیم سنندج. بعد از تحقیقات معلوم شد، يك درگیری بین کمیته شیعه و کمیته اهل سنت ایجاد شد. بعد يك نفری کشته شد و بعد هم یکی از همین آقایان سران رفت تلویزیون و رادیو را گرفت و دستور داد که ژاندارمری را بگیرید... بعد شهربانی هم تسلیم شد. بعد حمله کردند طرف پادگان نظامی. اما آنها از خودشان دفاع کردند. اگر آن روز مرکز نظامی ارتش سنندج سقوط کرده بود، می دانید چه فاجعه ای می شد؟ ما هم غافل بودیم!... تا وارد شدیم، عوامل و دور و بری های اینها داد و فریاد برداشتند که ارتشی ها جوان های ما را کشتند، زن های ما را کشتند. خوب ما را ناراحت کردند که چرا باید ارتش این کار را بکند؟ خدا رحمت کند مرحوم قرنی را! با او تماس گرفتیم و او گفت که ما دستوری ندادیم برای حمله به مردم. اینها حمله می کنند به پادگان. ما دفاع نکنیم؟ اسلحه هایمان را بدهیم به اینها؟ سربازان خود را به کشتن بدهیم؟ ما هم باور نکردیم!... رفتیم پادگان برای این که اعتراض کنیم چرا بر سر مردم خمپاره می اندازید؟ ببینید دسیسه را، تبلیغات را. بعد متوجه شدیم يك عده جوان های سرباز متدین و متعهد که ایستادگی کردند در برابر حمله آن ها! گفتند آقا، به ما حمله می کنند. ما از خودمان دفاع نکنیم؟... آن وقت برای من پیام می فرستند علمای آنجا که به ما مثل مغول ها حمله می کنند! که این ارتش شما ما را می کوبد! ارتش ابتدائاً وارد شد؟ فتنه را کی ایجاد کرد؟ از کجا شروع شد؟ هیچ بررسی شده؟ اینها آیا به قول و عهدشان قانع هستند؟ اگر واقعا مسائل شان این باشد، بسیار آسان قابل حل است ولی این نیست. اینها کسانی هستند که رفتند اروپا و خارج، زیر لاک خودشان پنهان شدند، این مردم مسلمان خون دادند، حالا ساکت ها، به صدا درآمدند. تسلیم شده ها انقلابی شدند! وابسته ها دوباره آمدند روی کار... ۳۰ میلیون جمعیت ایران و مسلمان ها، تسلیم يك مشت خودخواه و وابسته به دیگران نخواهند شد. خودشان باید در ابتدا حساب اینها را برسند، نمی رسند؟ ارتش دخالت نمی کند؟ نمی تواند؟ همه ملت. ما هم راه می افنیم، امام خمینی هم راه می افند. ما این انقلاب را مفت به دست نیاوردیم که باز یچه يك مشت بازیگر بین المللی باشیم... این ملت تحمل نمی کند. قرآن هم تحمل نمی کند. قرآن می گوید: **قاتلوهم حتی لاتکون فتنه** هر جا فتنه شد باید بجنگید. فتنه را قرآن و دین ما تحمل نمی کند".

آری، اقدام مسلحانه سازمان آقای نگهدار که از روز اول بعد از انقلاب آغاز شد و نگارنده در مقاله قبلی به آن اشاره کرد، "تهوع آور" است. اما "گناه" نگارنده این است که فقط آن "تهوع" را به نقل از منابع خود سازمان آقای نگهدار گزارش کرد. هدف سازمان آقای نگهدار و مجاهدین گرفتن سریع قدرت بود از راه جنگ مسلحانه. سازمان مجاهدین از قبل آن را طراحی کرده بود. دکتر ابراهیم یزدی دیدارهای زیادی با مجاهدین در آن زمان داشت. درباره یکی از آنها می گوید (چشم انداز ایران، شماره ی ۳۲، صفحه ۴۹):

"مسعود رجوی و موسی خیابانی چند جلسه در منزل پدرم، در خیابان عین الدوله به دیدار من آمدند. این دیدارها به واسطه ی محمد صدیقی- خواهر زاده ام- که به مرکزیت سازمان نزدیک بود و در دوران شاه هم زندان رفته بود هماهنگ می شد. استنباط من در مجموع این بود که اینها دچار نوعی تخیلات انقلابی بودند، موزیانه سعی می کردند به زعم خودشان مرا تحریک کنند... در تحلیل های خود بر این باور بودند که اولویت در خلع ید از روحانیان یا ارتجاع است و اگر موفق شوند، لیبیرالها را می توانند به راحتی جارو کنند. با توجه به سوابق سعی کردند مرا از بازرگان جدا کنند و به خود جذب نمایند. پس از این که درگیری میان آنها با روحانیون حاکم و حزب جمهوری اسلامی خیلی بالا گرفت، قبل از وقایع خرداد [۱۳۶۰] باز هم پیش من آمدند و گفتند "ما تجربه ی انقلاب را تکرار می کنیم." من هم به صراحت به آنها گفتم که "شما اشتباه می کنید... امروز بنده ی جامعه با شما برخورد می کنند و شما یک گروه کوچک و اقلیتی هستید و اگر بخواهید این کارها را بکنید با شما برخورد می کنند و شما تاب مقاومت در مقابل آنها را ندارید، بنابراین به شدت آسیب خواهید دید و متلاشی خواهید شد." در آن ملاقات کم و بیش این را مطرح کردند که قاطع می ایستیم. آنها به میلیشیایی که درست کرده بودند خیلی بها می دادند و فکر می کردند می توانند مقاومت کنند. اما من تحلیلشان را نادرست می دانستم و مخالف بودم و به مسعود رجوی، موسی خیابانی و محمد صدیقی که آمدند پیش من گفتم که تحلیلشان غلط است."

دکتر حبیب الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز (که نگارنده از هواداران آن بود)، که در آن زمان منتقد شدید مهندس بازرگان بود، می گوید (چشم انداز ایران، شماره ۲۹، صفحات ۳۵ و ۳۶):

"خط استراتژیک و راه حل نهایی مجاهدین خلق، این بود که اگر با روش های متعارف سیاسی- مثلاً انتخابات- نتوانند به قدرت دست یابند، ناگزیر برای دستیابی به آن دست به اسلحه ببرند... من به بچه های سازمان گفتم که شما نمی توانید با برخورد خصمانه و حذفی قدرت را به دست بیاورید چون توانش را ندارید."

برای آنها یکی که بخاطر نمی آورند، و یا نمی دانند یادآوری میشود که دکتر پیمان در آن زمان خود یک شخصیت بسیار رادیکال بود. زنده یاد مهندس عزت الله سحابی که هیچ کس در صداقت و راستگویی او شک و تردیدی ندارد، می گوید (چشم انداز ایران، شماره ۲۷، صفحه ۹):

"آخرین جلسه ای که با آنها داشتم با پرویز یعقوبی بود... اواخر خرداد ۶۰، یکی دو روز پیش از واقعه ی سی خرداد. سعی آنها در این ملاقات ها و ارتباطات این بود که مرا قانع کنند که بپذیرم اینها یعنی نظام، خطری هستند و درگیری مسلحانه با اینها یک امر ناگزیر است."

ممکن است پرسیده شود اینها چه ربطی به سازمان آقای نگهدار دارد؟ سازمان ایشان در همه شهرها درگیر بود و در دانشگاه ها هم فعالیت علنی داشت. مصطفی مدنی (عضو وقت کمیته مرکزی، عضو هیات سیاسی و عضو تحریریه نشریه کار) بعدها با نگاه به گذشته، وضعیت سازمان آقای نگهدار را گزارش کرد (انشعاب اقلیت - اکثریت، صفحه ۶۶):

"به راستی مابین شعار "مشت در برابر مشت" آقای رجوی یا "جوخه های رزمی" اقلیت و "خانه های تیمی" رفقای گروه اشرف دهقانی، و "پیش به سوی شوروی" اکثریت چه تفاوتی ماهوی وجود داشت؟ جز این که بر هیچ کدام توجه به نقش و حرکت مردم حاکم نبود. **مجاهد با همان سرعت می خواست به قدرت برسد که رهبری اکثریت شتاب داشت برای سهم شدن با قدرت، برق آسا تکلیف خود را با انقلاب و خمینی و شوروی و حزب توده یک سره کند.**"

جبر گسل زندگی نامه ای فدائیان

در اینجا لازم است به نکته‌ای در مقاله آقای نیکفر (دوست هم سازمانی آقای نگهدار) اشاره شود تا بی اساس بودن افاضات ایشان بیشتر روشن گردد. آقای نیکفر، در نقد آقای گنجی به یک نکته اشاره کرده است. ایشان می‌گویند:

"نسبت به نبود تفاهم به سبب بیوگرافی‌های مختلف می‌توان تا حدی تفاهم داشت. گسل‌های زندگی‌نامه‌ای عمیق در جامعه ایران واقعیتی انکارناپذیر است. اما این گسل‌ها توجیه‌کننده تحریف تاریخ نیستند... نوشته اکبر گنجی نشان می‌دهد که رژیم تا چه حد در تحریف رخداد‌های پس از انقلاب موفق بوده است. کسی چون او هم که خوش‌بینانه انتظار می‌رود که بداند، **گرفتار جبر گسل زندگی‌نامه‌ای** است. چه چیزی این گسل را این گونه ژرف کرده است؟ می‌توان فرضیاتی در این باره مطرح کرد، مثلاً با تأکید بر نفوذ فکری رژیم از جمله از طریق اصلاح‌طلبان، و کلاً از طریق مجموعه کسانی که آینده خود را مشترک می‌بینند و بنابر الزامی که به نقش تعیین‌کننده وجه زمانی آینده در ترسیم گذشته برمی‌گردد، می‌کوشند زمینه مشترک گذشته را حفظ کنند."

فرض کنیم این ادعای آقای نیکفر درست باشد. در این صورت این ادعای کلی شامل خود او، آقای نگهدار و سازمان یا گروه ایشان و دیگران هم خواهد شد. برای آن که معنای آن بهتر فهمیده شود، عین همان ادعا را برای خود آقای نیکفر و آقای نگهدار بکار بریم:

"نسبت به نبود تفاهم به سبب بیوگرافی‌های مختلف می‌توان تا حدی تفاهم داشت. گسل‌های زندگی‌نامه‌ای عمیق در جامعه ایران واقعیتی انکارناپذیر است. اما این گسل‌ها توجیه‌کننده تحریف تاریخ نیستند... نوشته های **محمد رضا نیکفر و فرخ نگهدار** نشان می‌دهد که کمونیست‌های سابق تا چه حد در تحریف رخداد‌های پس از انقلاب موفق بوده است. کسی چون نیکفر - نگهدار هم که خوش‌بینانه انتظار می‌رود که بداند، **گرفتار جبر گسل زندگی‌نامه‌ای** است. چه چیزی این گسل را این گونه ژرف کرده است؟ می‌توان فرضیاتی در این باره مطرح کرد، مثلاً با تأکید بر نفوذ فکری ته نشست‌های لنینی و استالینی، و کلاً از طریق مجموعه کسانی که آینده خود را مشترک می‌بینند و بنابر الزامی که به نقش تعیین‌کننده وجه زمانی آینده در ترسیم گذشته برمی‌گردد، می‌کوشند زمینه مشترک گذشته را حفظ کنند."

در عین حال می‌توان تصور کرد که چون سازمان فدائیان اکثریت از سوی دیگر کمونیست‌ها و مجاهدین خلق به همکاری با جمهوری اسلامی در سرکوب‌های سال‌های پس از انشعاب متهم می‌شوند، آقای نیکفر

"رژیم کشتار"ی که هر دگراندیش و غیر خودی را به محض ابراز دگراندیشی و غیر خودی بودن می کشد، خلق کرد تا آن پیشینه را بشوید. آقای نگهدار، اگر این چنین است، شما همین کار را نکنید. آقای نگهدار فیلم را ببینید که چگونه همکاری با جمهوری اسلامی در سرکوب را توجیه می کنید؟

پس "جبر گسل زندگی نامه ای" و هستی شناسانه، آقای نیکفر و آقای نگهدار را وادار به تحریف تاریخ کرده است، تا آن حد که گزارش گذشته به روایت خود آقایان نیز برای خودشان "تهوع آور" جلوه می کند. اما ادعای آقای نیکفر اگر هم راست باشد، منحصراً کمونیست های سابق مثل ایشان را شامل می شود، چون:

اول، اصلاح طلبان و ملی- مذهبی ها منکر جنایات و سرکوب های رژیم در دهه ۱۳۶۰ نیستند.

دوم، اصلاح طلبان و ملی- مذهبی ها اعدام زندانیان در ۱۳۶۷ را جنایت غیر قابل توجیه می دانند. عده ای از آنان، همانند نگارنده، نیز آن را جنایت بر ضد بشریت ارزیابی میکنند.

آقای نیکفر می گویند: "شاید چند تایی از این تاریخ ها این توافق عمومی را داشته باشند که "فکت" های سخت را انکار نکنند. منظور اموری واقع است چون کشتار که انکارشان ما را به مرز همدلی و همدستی با قاتلان نزدیک می کند". حال به خود آقای نیکفر بنگرید:

اول، ایشان منکر خشونت های گروه های مخالف در دهه ۱۳۶۰ هستند. ایشان خشونت هایی را که سازمان های همسوبا ایشان مرتکب شده اند را انکار میکنند. پس مطابق حکم خود آقای نیکفر، ایشان "به مرز همدلی و همدستی با قاتلان نزدیک" شده اند. انکار 71 هزار قتل سازمان مجاهدین خلق و ده ها هزار تن در کردستان و گنبد و خوزستان توسط مخالفان، ایشان را در کنار قاتلان قرار داده است.

دوم، آقای نیکفر انکار میکنند که آغاز کننده خشونت از روز بعد از انقلاب گروه های ایشان و همسو با ایشان بودند. اجازه دهید یک مدرک دیگر درباره آغاز کننده خشونت ها ارائه کنم. سرکار خانم اعظم طالقانی می نویسند (پیام هاجر، چهاردهم اردیبهشت ۱۳۷۸):

"مرحوم طالقانی یک روز که درباره نامه حضرت علی به مالک اشتر صحبت می کرد، ناگهان دیدم بلند شد، خیلی برافروخته شروع به قدم زدن کرد، پرسیدم چه شده است؟ گفت این بچه ها (مجاهدین خلق)، به من می گویند، هر چه بگویی قبول داریم، ولی هر کاری خودشان می خواهند می کنند. من نگرانم اینها هم اطلاعات زیادی جمع آوری کرده اند و هم اسلحه فرام کرده اند. اگر جرقه ای زده بشود تا بیست سال دیگر این جرقه خاموش نمی شود. از آن تاریخ بیست سال می گذرد و می بینیم که این جرقه خاموش نشده است."

ولی ادعای آقای نیکفر بی اساس است. چیزی به نام "جبر گسل زندگی نامه ای" وجود ندارد. همه ما انسان هستیم که می توانیم با هم حرف بزنییم و تفاهم کنیم. اختلاف نظر و اشتباه کردن هم امری انسانی است. تفاوت شناسنامه ای، سدهای عظیمی در برابر ما ایجاد نمی کند که توان فهم و گفت و گو و درک حقیقت را

از ما بستانند.

نابودی امپریالیسم آمریکا

در اینجا یادآوری نکته مهم دیگری لازم است. همه می‌دانیم که مهندس بازرگان به شدت مخالف مارکسیسم و شوروی و فردی لیبرال و مخالف اشغال سفارت آمریکا بود. در عین حال در همان زمانی که امثال آقایان نیکفر و نگهدار علوم اجتماعی و انسانی غرب را تحت عنوان "علوم بورژوایی" میکوبیدند، دکتر عبدالکریم سروش در مجله سروش به دفاع بسیار مفصل از علوم انسانی غربی پرداخت. وقتی امثال آقایان نیکفر و نگهدار به دنبال نابودی امپریالیسم آمریکا بودند، دکتر سروش با آقای رضا داوری وارد بحث درباره غرب شدند و طی دو مقاله "غربیان و حسن و قبح شئون و اطوار آنان" و "وجود و ماهیت غرب" به دفاع از غرب بپا خواستند. حتی یک کلمه از دکتر سروش در ۳۴ سال گذشته علیه غرب و آمریکا نمی‌توان یافت. این نکته فقط برای ذکر تفاوت مشرب‌ها بیان شد، والا نگارنده عدم نقد غرب، و بخصوص سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در مورد جهان اسلام را فضیلت نمی‌داند. نگارنده خود منتقد شدید اینگونه سیاست‌ها می‌باشد.

حزب توده، که سازمان اکثریت با آن نزدیک بود، پس از انقلاب علیه دموکراسی و لیبرالیسم غربی (که مهندس بازرگان را سمبل آن می‌دانست) چنین گفت (چهل سال در سنگر مبارزه: به مناسبت چهلمین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران، انتشارات حزب توده، مهر ماه ۱۳۶۰، صفحات ۶۵ و ۶۶):

"حزب توده ایران درباره دموکراسی بورژوایی که ابزار سلطه بورژوازی است، دچار هیچ گونه ابهام و تخیل نبود. با توجه به این که دموکراسی در تمام نظام‌های ماقبل سوسیالیسم و تا پیروزی کامل سوسیالیسم، عبارت است از دیکتاتوری اقلیت حاکم و سازمان اعمال قدرت طبقات و قشرهای استثمارگر علیه سایر طبقات"

حزب توده به این اندازه هم کفایت نکرد. باید حمله به دولت دموکرات مهندس بازرگان صریحتر می‌شد. حزب چنین نوشت (همانجا، صفحه ۹۷):

"در شرایط نویی که انقلاب آماج دسیسه‌های گوناگون امپریالیسم و ضد انقلاب داخلی است و رویارویی جبهه انقلاب و ضد انقلاب هر روز بیشتر تعمیق می‌شود، دموکراسی بیش از پیش محتوایی طبقاتی خود را نمایان می‌سازد. لیبرالها دموکراسی را در چارچوب آزادی بیان و قلم و اجتماعات و انتخابات به عنوان حربه‌ای در دفاع از منافع طبقاتی خود می‌خواهند. چه در دوران حکومت دولت موقت، یعنی "بهار لیبرالها" و چه پس از آن، بیانگران منافع سرمایه‌داری لیبرال ایران اند، در حالی که برای پیروان سوسیالیسم علمی حق آزادی فعالیت قانونی به هیچ‌رو قائل نیستند و قوانین ضد کمونیستی دوران طاغوت را معتبر می‌شناختند... لیبرالها دموکراسی را برای تمام‌گرنه‌های سیاسی، منهای پیروان سوسیالیسم علمی و دیگر نیروهای راستین می‌خواهند."

در آن مقطع از زمان هیچ کس تفاوت مهمی بین سازمان آقای نگهدار و حزب توده نمی دید. گویی حزب ایندولوژی سازمان آقای نگهدار را پردازش می کرد. آقای نیکفر هم عضو همین سازمان بود. همان طور که آقای علی کشتگر در یک مقاله توضیح دادند، ایشان و آقای نگهدار به دیدار شبانه آقای کیانوری رفته تا در مورد ادغام فدائیان اکثریت با حزب توده صحبت کنند. آقای کیانوری تهدید می کند که شوروی از ما حمایت می کند و شما اگر رهبری حزب توده را نپذیرید، شما را له خواهیم کرد. آقای کشتگر زیر بار نمی روند، و آقای نگهدار شروع به گریه کردن می کنند.

منطق خیانت پیشگی و جاسوسی لیبرال ها

اجازه دهید به آقایان نیکفر و نگهدار یادآوری شود که نشریه آنها، کار، در فروردین ۱۳۶۰ این چنین نوشت (نشریه کار، شماره ۱۰۴، نوزده فروردین ۱۳۶۰، صفحه ۱۹):

"این است منطق خیانت پیشگی لیبرالها... محاکمه امیر انتظام... محاکمه سیاست و منطق دولت موقت است. این لیبرالیسم و سازشکاری است که باید به پشت میز دادگاه کشیده شود و دوستی و مماشات با آمریکا است که باید مجازات شود. شرح تلاش های ضد انقلابی و سازش های پشت پرده دولت موقت بر کسی پوشیده نیست. دولتی که دست اندارکارانش چهره های درخشانی چون امیر انتظام، نزیه و ایزدی بوده اند... امیر انتظام پرورنده این سیاست و این مثنی سازشکارانه است... بیهوده نیست که بازرگان اعتراف می کند که "اگر جرم یا خیانتی است بنده باید به دادگاه بیایم نه امیر انتظام"... توطئه تماس های پی در پی و مکرر در حدی بسیار گسترده و صمیمی با عوامل آمریکایی و جاسوسان حرفه ای سیا در جهت به سازش کشاندن خط اصلی انقلاب... ثمره چنین تفکر و بینشی است و بر بستر عفونت زده و جاسوس خیز چنین سیاستی است که قارچ هایی چون امیر انتظام ها رشد می کنند و اگر دست انقلاب آنها را نروید زهر سازش و تسلیم را به کام انقلاب می ریزند... دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، سنگر سرکرده ضد انقلاب جهاتی را در تهران فتح کردند و اسناد خیانت و سازش دلتمردان کابینه بازرگان و من جمله امیر انتظام را در برابر دیدگان مردم گرفتند... این دادگاه باید بدانند که تبرئه امیر انتظام از اتهاماتی که در عمل به ثبوت رسیده است چیزی جز عقب گرد و باز پس گرفتن اشغال سفارت نیست... های و هوی لیبرالها، سر و صدای تهوع آور روزنامه میزبان [روزنامه ارگان نهضت آزادی ایران] ارگان رسمی این آقایان و اعلام پذیرش وکالت این جاسوس از سوی برخی حقوق دانان لیبرال و یا به سازش رسیده با سازشکاران لیبرال، هیچ کدام نمی تواند بر قانونیت و اعتبار این اسناد کوچک ترین لطمه ای وارد آورد."

پس سازمان آقایان نیکفر و نگهدار با قطعی قلمداد کردن جاسوسی آقای مهندس امیر انتظام، حتی مخالف این بودند که ایشان بتواند حتی از وکیل برخوردار شود. این همان روشنگری و مدرنیته ای است که آقای نیکفر ادعا می کند. نشریه آقایان در آن زمان روزنامه مهندس بازرگان را "تهوع آور" خواند و اینک تاریخچه بعد از انقلاب سازمان آقایان به روایت اسناد خود سازمان، و متحدان آن که نگارنده در مقاله قبلی مطرح کرد، برای آقای نگهدار "تهوع آور" شده است. کار نگارنده "تهوع آور" است یا جاسوس معرفی کردن مهندس

بازرگان، آن شخصیت ملی، وطن دوست، و مخالف خشونت، و کل کابینه اش؟

همکاری با دشمنان و تأمین مالی

بنا بر این، سوال این است: چه چیز "تهوع آور" است؟ آیا این نیست که گروه فدائیان اقلیت سازمان چریکهای آقای نگهدار به عراق رفت و با استخبارات صدام حسین همکاری کرد؟ "تهوع آور" این است که "رفیق توکل" از اعضای اصلی پیش از انقلاب سازمان آقای نگهدار و بعدی فدائیان اقلیت، اینک نیز می گوید:

"خیلی صریح این را بگویم و خیال وزارت اطلاعات را راحت کنم. بیهوده دنبال جعل اسناد نرود. من به عنوان عضو یک سازمان کمونیست رادیکال، که دشمن تمام نظم سرمایه‌داری و همه دولت‌های سرمایه‌داری است، بر این عقیده‌ام که یک سازمان کمونیست، انقلابی و رادیکال، مجاز است از تضادهای دولت‌های ارتجاعی منطقه استفاده کند و حتا از کمک‌های آنها علیه دولت خودی و برای سرنگونی آن استفاده نماید، به شرطی که این کمک بی قید و شرط باشد. ذره‌ای بر مواضع سازمان انقلابی ایرانی یا عراقی تأثیر نگذارد. علیه توده‌های مردم دو کشور به کار گرفته نشود و تا جایی که ممکن است، این کمک‌ها را در اختیار مخالفین همان دولتی نیز قرار دهند که از آن کمک گرفته‌اند. این را هم بیافزایم که مثل مورد تاکتیک‌ها، این مجاز بودن به معنای استفاده عملی از آن تحت هر شرایطی نیست، بلکه باید شرایط ویژه سیاسی کاربرد آن مد نظر قرار گیرد".

آقای کاظم علمداری - از اعضای سابق چریکهای فدایی اقلیت - هم در برنامه پرگار بی بی سی در مناظره با دکتر برقی از پول گرفتن اپوزیسیون از دولت های غربی دفاع کرد و گفت:

"امینی و مننی و بختیار توانستند یک پولی بگیرند و این امکانات را در اختیار جنبشی که به آن معتقد بودند قرار بدهند".

آقای علمداری مدافع تحریم های اقتصادی کمرشکن علیه ایران است و چندین مقاله در این زمینه نوشته است. ایشان گفته‌اند، ایران را باید تحریم های فلج کننده (تحریم نفت) کرد. این هزینه ای است که مردم باید برای آزادی بپردازند، همان گونه در انقلاب مشروطیت و انقلاب هزینه دادند. این هزینه ها "کوتاه مدت" است. ایشان می نویسند:

"اگرچه تحریم نفت می‌تواند در کوتاه مدت **زین‌هایی به مردم وارد کند**، ولی در درازمدت مردم ایران ممکن است هم از شر دیکتاتوری رها شوند، و هم به ثروت ملی خود دست یابند. مگر مردم ایران صد سال برای آزادی مبارزه نکرده‌اند و **هزینه نداده‌اند** و دو انقلاب را پشت سرنگذاشته‌اند؟ پس چرا باید مردم را از **هزینه ی کوتاه مدت تحریم نفت ایران** ترسانند؟.. باید فشار همه جانبه ی داخلی و خارجی علیه این رژیم را بکار گرفت تا به خواست مردم، یعنی آزادی و حاکمیت مردم تن دهد".

آقای نگهدار چرا این سخنان را "تهوع آور" نخواندند؟

لطفا آقای نگهدار، که ظاهراً همیشه به آقای محمد خاتمی احترام گذشته اند، توضیح دهند که چرا وقتی آقای علمداری این سخنان را علیه آقای خاتمی نوشت، ایشان آنها را "تهوع آور" نخواندند:

"او پای بند به اصول نبوده است. او آزادی خواه نبوده و نیست. او **شهامت** نداشته و ندارد. او ثابت قدم نبوده است. او دکترینی نداشته که روشن باشد یا نباشد. تابع رژیم بودن و مقدس دانستن آن که دکترین نیست... او **بی اخلاق** و **ترسو** است... **دزدانه** دور از چشم خبرنگاران رأی اش را به صندوق انداخته است. این **حقه بازی** است که او ادعا می کند انتخابات را تحریم نکرده بود."

همانطور که نگارنده بارها در مصاحبه‌های خود گفته است، این جناب علمداری همان کسی است که زمانی طرفدار سر سخت آقای خاتمی بود. ایشان توضیح نداده اند که از چه زمانی دریافتند که آقای خاتمی انی هستند که ایشان در پاراگراف بالا توصیف میکنند. این همان آقای علمداری است که بارها به شدت به آقای نگهدار حمله کرده است، ولی ایشان در پاسخ سکوت اختیار کردند. آقای علمداری اگر چه اینک یکی از مهمترین چپ ستیزان است، اما همچنان زبان استالینی اش را حفظ کرده که نمونه اش کلامی است که در بالا از او درباره آقای خاتمی نقل شد.

به نظر نگارنده چیزی که باید زیر سوال باشد عضویت در "**هیأت علمی**" **بنیاد توانا** است، بنیادی که توسط نئوکان ایرانی آقای اکبر عطری و همسر ایشان اداره میشود، و **بودجه آن توسط وزارت خارجه آمریکا، وزارت خارجه هلند، سازمان دست راستی موقوفه ملی برای دموکراسی**، و جاهای دیگر تأمین میشود. آقای نیکفر عضو هیأت علمی این بنیاد بوده و در آن تدریس هم کرده اند. آقای نیکفر از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تا آمریکا راه درازی طی کرده اند. ظاهراً از نظر ایشان همیشه باید به ابر قدرتی وصل بود. این اصل ثابت است، اما کشور آن تغییر کرده است. چرا آقای نگهدار این را "تهوع آور" نمی خواند؟

کلام پایانی

جناب نگهدار، از شما چنین اتهام و توهینی بعید بود. ولی، خوب، شاید نگارنده مثل همیشه زیادی خوشبین بود، و چنین رفتاری از ایشان و امثال ایشان بعید نبود و نیست. خوانندگان گرامی خود قضاوت کنند.

دکتر محمد سهیمی، **استاد دانشگاه کالیفرنیا ی جنوبی** و سر دبیر وبسایت **اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه**، تحلیلگر مسائل ایران می‌باشد که مقاله‌های او در ۱۵ سال گذشته در بسیاری از نشریات و وبسایت‌های انگلیسی به چاپ رسیده است